

سنجش و مهار خطر خشونت در نوجوانان

مؤلفان

رندي بورام
ديويد ورهاگن

مترجم

عطاء الله محمدي



سرشناسه: بورام، رندی. Borum, Randy

عنوان و نام پدیدآور: سنجش و مهار خطر خشونت در نوجوانان / رندی بورام، دیوید ورهاگن؛ ترجمه عطاءاله محمدی.

مشخصات نشر: تهران: کتاب ارجمند: نسل فردا: ارجمند، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص. رقعی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۰۳۰-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Assessing and managing violence risk in juveniles, c2006

موضوع: خشونت در نوجوانان، نوجوانان -- بهداشت روانی، بزهکاری نوجوانان -- نمونه‌پژوهی،

خشونت -- روان‌شناسی، نوجوانان -- روان‌شناسی.

شناسه افزوده: ورهاگن، دیوید آلن، ۱۹۶۴ -، Verhaagen, David Allan، محمدی، عطاء‌الله،

۱۳۳۶ -، مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ب۹/خ RJ۵۰۶

رده‌بندی دیویی: ۶۱۸/۹۲۸۵۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۱۷۴۷۸



کتاب ارجمند

رندی بورام، دیوید ورهاگن

سنجش و مهار خطر خشونت در نوجوانان

مترجم: عطاءاله محمدی

ناشر: کتاب ارجمند (با همکاری انتشارات ارجمند و نسل فردا)

صفحه‌آرایی: پرستو قدیم‌خانی، طراح جلد: احسان ارجمند

چاپ: افرنک، صحافی: نوین

چاپ اول، ۱۱۰۰ نسخه ۱۳۹۰

بها: ۷۹۰۰ تومان

قیمت: ۹-۰۳۰-۲۰۰-۶۰۰-۹۷۸

www.arjmandpub.com

این اثر، مشمول قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف، ناشر، نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

مرکز پخش: انتشارات ارجمند

دفتر مرکزی: تهران بلوار کشاورز، بین خ کارگر و ۱۶ آذر، پلاک ۲۹۲، تلفن ۸۸۹۷۷۰۰۲

شعبه اصفهان: خیابان چهارباغ بالا، پاساژ هزارجریب، تلفن ۶۲۸۱۵۷۴-۰۳۱۱

شعبه مشهد: خ تقی آباد، خ احمدآباد، پاساژ امیر، کتاب دانشجو، تلفن ۰۵۱۱-۸۴۴۱۰۱۶

شعبه بابل: خ گنج افروز، پاساژ گنج افروز، تلفن ۰۱۱۱-۲۲۲۷۷۶۴

شعبه رشت: خ نامجو، روبروی ورزشگاه عضدی، تلفن ۰۱۳۱-۳۲۳۲۸۷۶

شعبه ساری: بلوار خزر، خ دریا، مجتمع علوم پزشکی - کتب پزشکی ارجمند تلفن: ۰۹۱۱۲۱۷۴۰۰۹

درباره نویسندگان

رندی بورام (PSYD)، دانشیار دانشکده قوانین و خط مشی روانی در دانشگاه فلوریدای جنوبی است. جایی که مشاغل دانشگاهی در دانشگاه جرم‌شناسی و کالج بهداشت عمومی را هم به عهده دارد. او در روانشناسی قانونی دارای مجوز است و گواهینامه‌ی ABPP دارد و دستیار آموزش دیده است. او مولف یا همکار در تألیف بیش از صد نوشته‌ی تخصصی است از جمله ارزیابی ساختار یافته خشونت در نوجوانان. دکتر بورام قبلاً به عنوان افسر پلیس خدمت می‌کرد و در حال حاضر در مرکز ملی ارزیابی تهدیدکار می‌کند و مشاور اف.بی.آی در بخش علوم رفتاری است. او رییس سابق آکادمی روانشناسی قانونی امریکا است.

دیوید ورهانگن (PhD)، او روانشناس دارای مجوز است و در چارلوت کارولینای شمالی، جایی که او درجه‌ی دکترایش را در دانشگاه کارولینای شمالی در چایل‌هیل گرفت، او در سه موسسه بهداشت روانی که به درمان کودکان و نوجوانان می‌پردازد به عنوان مدیر بالینی خدمت کرده است که از جمله بزرگترین موسسات از این نوع در کشور هستند. دکتر ورهانگن مولف یا همکار در تألیف چهار کتاب در قبل بوده است از جمله درسنامه‌ای در درمان نوجوانان پرخاشگر جنسی و سخنران همیشگی در کنفرانس‌های کشوری، منطقه‌ای و ملی است.

Copyright © 2006 The Guilford Press

مجوز رسمی کپی‌رایت ترجمه فارسی این کتاب از سوی انتشارات
گیلفورد به کتاب ارجمند واگذار شده است.

پیشگفتار

هدف عمده ما در نوشتن این کتاب آن است که شکاف بین علم و عمل را در سنجش و مهار خطر خشونت در نوجوانان را پر کنیم. متخصصین در گروه‌های گوناگون خدماتی - از مرکز بهداشت روانی گرفته تا مراکز خصوصی، مدارس، دادرسی اطفال - به طور روزافزونی با رفتارهای خشونت‌آمیز نوجوانان امریکایی گرفتار شده‌اند. از نظر آماری فراوانی قتل و دیگر اشکال خشونت نوجوانان، در طول دهه گذشته بطور چشم‌گیری کاهش یافته است. اما کارهای بسیاری باقیمانده که باید انجام شود.

این کتاب درباره سنجش خطر است، اما مهمتر از آن به پیشگیری از خشونت می‌پردازد. چنانچه بخوبی از پس آن برآیم، سنجش خطر و سنجش مهار می‌باید کاری یکپارچه و مکمل هم باشند. ما ("ما"ی عالمانه مشترک) مطالب زیادی درباره عوامل پرخطر خشونت و بزهکاری نوجوانان می‌دانیم. همچنین از مداخله‌های موثر و غیرموثری که در مورد خشونت و بزهکاری نوجوانان موجودند مطلع هستیم. ما پرسش‌های این حوزه را آنطور که از پس از بر می‌آیم با هم ادغام نکرده‌ایم و درباره یافته‌ها با عزمی جزم عمل نکرده‌ایم. برخی از متخصصین از روی حسن نیت هنوز بر این باورند که تمام بچه‌های بزهکار باید در گروه درمان شوند، و اینکه تمام بچه‌های پرخاشگر نیاز به "مدیریت خشم" دارند و "علت‌العلل"^۱ بیشتر مشکلاتی که مشاهده می‌کنیم پایین بودن عزت نفس است. چنین نیست - و ما در این کتاب خواهیم گفت چرا. اگرچه این فرضیه‌ها بیشتر آن چیزی که ما انجام می‌دهیم و روشی که برای پیشگیری از خشونت اتخاذ می‌کنیم را هدایت می‌کنند.

فرضیه‌های نامطلوب می‌توانند پی‌آمدهای نامطلوبی در پی داشته باشد. فرضیه‌های بهتر (ترجیحاً فرضیه‌هایی که بطور تجربی تایید می‌شوند) می‌توانند به مداخله‌ها و پی‌آمدهای بهتری رهنمون گردند. ما در خلال دوره‌ای زندگی کرده‌ایم که پول زیادی

صرف برنامه‌ها و ابتکارات چندی شده است و پژوهش‌های قابل اعتمادی نشان داده‌اند که کارآمد نبوده‌اند. از قرار معلوم برخی از این برنامه‌ها بچه‌ها را در معرض خطر بزرگتری قرار داده یا موجب افزایش تکرار جرم در آنها شده‌اند. برخی از برنامه‌ها یا رویکردها هم موثر واقع شده‌اند، سعی ما این است به خوبی از عهده این کار با صرف هزینه عاقلانه برآییم. این همان هدفی است که این کتاب دنبال می‌کند.

کارکنان تعلیق نوجوانان، روانشناسان مدارس و درمانگران کودک و نوجوان بیش از هر زمان دیگری سرشان شلوغ است. همچنین آنها با پرسش‌های بیشتری، حتی بسیار بیشتر از آنچه ۱۰ سال پیش داشتند، درباره خطر خشونت روبرو هستند. آنها بندرت وقت می‌کنند، حتی اگر بخواهند، هزاران مقاله علمی درباره جرم‌شناسی رشدی و نتایج قرار داده و سپس یافته‌های مربوطه را در عمل بکار برند، آنچه به پیچیدگی می‌افزاید این است که نوجوانان "اهداف در حال تغییری"^۱ هستند - در حالی که ما در حال تعامل با آنها هستیم بطور فعالانه در حال تغییر و تحول هستند. امید آن داریم بتوانیم پیشگیری از خشونت را برای متخصصین در "خط مقدم"^۲ قابل درک‌تر و موثرتر نماییم.

این کتاب را به سه بخش عمده تقسیم کرده‌ایم. در بخش اول سعی ما بر این است که تبیین عملی و اساسی فراهم آورده و هزاران مطالعه، که قبلاً به آنها مراجعه کردیم را مورد بررسی قرار دهیم. این اطلاعات شالوده‌ی علمی آنچه را می‌خواهیم انجام دهیم، شکل می‌دهد. در این بخش درباره اینکه چگونه خشونت نوجوانان در طول زمان تغییر کرده، کدام عوامل یا شرایط ارتباط نیرومندتری با این خطر دارند و چگونه نشانه‌های بالینی و اختلالات رفتاری (که در بیشتر نوجوانان درگیر با دادرسی شایع است) بزهکاران و مجرمین پرخاشگر را تحت تاثیر قرار می‌دهند مورد بحث قرار می‌دهیم. بخش دوم از فصولی تشکیل شده است که نقبی به زیرساخت فرایند سنجش خطر و چگونگی ارتباط آن با مداخله و مهار خطر می‌زند. این بخش به توصیف برخی از ابزارهایی که سنجش و تصمیم را بهبود می‌بخشد، می‌پردازد، توصیه‌هایی درباره گزارش نویسی و روابط پرخطر ارایه می‌دهد. بخش سوم و آخر توجه عمده توجه خود را بر مهار یا مداخله معطوف کرده است. این بخش دست به جمع‌بندی تحقیقاتی که درباره‌ی آنچه کارآمد و ناکارآمد است و ما به آنها اشاره کرده‌ایم، می‌زند. همچنین اختصاصاً رهنمودهای مشروح و عملی برای طراحی برنامه‌های مداخله‌ای موثر ارایه می‌دهد.

ما از پژوهشگران و درمانگران بسیار ممنونیم، کسانی که با به انجام رساندن "کاری اصیل" امکان فراهم آمدن چنین کتابی را ایجاد کردند. بدون مساعدت‌های درخشان و

مشقت‌های چنین افرادی در این زمینه، شالوده‌ای تجربی در دسترس ما برای بررسی و برداشت از آنها نمی‌بود. ما به ویژه از افراد زیر ق‌دردانی می‌کنیم، دکتر جیمز درزون، کنت داج، دلبرت الیوت، دیوید فارینگتون، تاماس گریس، جی. دیوید هاوکینز، رابرت هوگ، مارک لیبزی، رالی لیوبر و تریه مافیت، بخاطر اینکه سهم بزرگی در شناخت و سنجش خطر خشونت در نوجوانان داشتند.

از طرف رندی بورام: تام گرس اولین کسی بود که علاقه‌ی مرا نسبت به بزهکاری نوجوانان برانگیخت، به ویژه در شناخت رفتارهای خشونت‌آمیز و بزهکارانه آنها از منظر رشدی. من از نمونه‌های شخصی او درباره اهمیت پژوهش‌های منسجم بر روی خشونت نوجوان و دانش مربوط به رشد نوجوان در خلق سنجش‌های بسیار کامل و دقیق آموختم. او هنوز این کار را بهتر از هر کسی که می‌شناسم انجام می‌دهد. سپس چندین سال بعد، پس از اینکه سخنرانی دل الیوت را در همایشی شنیدم، دیدی روشن درباره شوق مطلوب برای دانستن و تفکر دوباره خشونت نوجوانان بدست آوردم. گنجینه‌ی دانش "موجود" دل الیوت از ادبیات جامع است، معیارهای او دقیق‌اند و استعداد او در کاربرد و تلفیق این دانش به راستی حیرت‌انگیز است. حالا برای من قابل درک که چرا رییس کل بهداری امریکا دل الیوت را بر سر ویراستاری "گزارش خشونت نوجوانان" که خودش تأسیس کرده بود، انتخاب کرد. بخاطر دین بزرگی که این مردان بر گردن من دارند به آنها مدیونم. امید آن دارم که این کتاب حق مطلب را بخاطر اعتمادی که به من کرده‌اند ادا نماید.

فهرست

بخش اول: شناخت خشونت در نوجوانان ۹

فصل اول: روند و فرایند خشونت در نوجوانان ۱۱

فصل دوم: بررسی عوامل پرخطر در خشونت نوجوانان ۴۵

فصل سوم: اختلالات روانی/ رفتاری و رفتار خشونت‌آمیز ۷۴

بخش دوم: سنجش خطر خشونت در نوجوانان ۱۰۱

فصل چهارم: فرایند و اصول ۱۰۳

فصل پنجم: آزمون‌های روانی و ابزارهای سنجش ۱۲۷

فصل ششم: ملاحظات ویژه در سنجش خطر خشونت ۱۴۰

فصل هفتم: گزارش‌نویسی و پیام‌رسانی خطر ۱۵۸

فصل هشتم: مسایل خاص خشونت در نوجوانان ۱۷۸

بخش سوم: مداخله و مداخله ۱۹۹

فصل نهم: اصول مبتنی بر تحقیق در کاهش خطر خشونت ۲۰۱

فصل دهم: طرح‌های مداخله‌ای اثربخش ۲۲۳

منابع ۲۵۲

بخش اول

شناخت خشونت در نوجوانان

فصل اول

روند و فرایند خشونت در نوجوانان

استفن^۱ همیشه لباس سیاه به تن داشت، موهایش را به رنگ سیاه در می‌آورد و حتی ناخن انگشت‌های دستش را لاک سیاه می‌زد. او بچه‌ای بود بدعق و سر درگریبان که هیچ دوستی در مدرسه نداشت. بعضی بچه‌های دور و بر او احساس راحتی با او نداشتند و پشت سر او شایعات و حرف و حدیث زیادی بود. روزی در حالیکه تی شرتی پوشیده بود که روی آن چنین نوشته‌ای به چشم می‌خورد "هیچ کس نمی‌داند کجا جسدها را پنهان کرده‌ام"، به مدرسه آمد. او موقتاً از آمدن به مدرسه محروم شد و به والدینش توصیه شد قبل از اینکه به مدرسه بازگردد او را برای ارزیابی نزد یک روانشناس ببرند.

آکس^۲ دانش‌آموز سال اول دبیرستان که از نظر اجتماعی فرد بی‌کفایتی بود و بطور مرتب از طرف دانش‌آموزان سال بالایی به علت جثه کوچک و ظاهر بسیار بی‌اعتناش به او پیله کرده و دست انداخته می‌شد. روزی همچنان که پسران بزرگتر او را کتف‌ری کرده بودند چاقوی کوچکی از جیبش بیرون کشید و آن را به این سو آن سوی خود چرخاند. بچه‌های بزرگتر به او خندیدند اما برای مدیر مدرسه خنده‌دار نبود. آکس به خاطر همراه داشتن اسلحه دستگیر و بقیه سال تحصیلی را اخراج شد.

کرت^۳ بازیکن جزء لاکروس^۴ پسری بود تند مزاج و با هیكلی بسیار درشت. وقتی یکی از دوستانش در راهرو به او گفت معلم انگلیسی به کار گروهی آنها نمره کمی داده، کرت فریاد کشید "این ماده سگ را خواهم گشت!" این نعره به گوش معاون مدرسه رسید او را به

1. Stephen

2. Alex

3. Curt

4. Lacrosse (نوعی ورزش)

۱۲ ■ بخش اول سنجش و مهار خطر خشونت در نوجوانان

دفتر مدرسه فرستاد، او به مدت ۱۰ روز از مدرسه اخراج و ملزم شد به یک درمانگر مراجعه کند.

از خود بپرسید کدام یک از این دانش‌آموزان دارای خطر جدی در ارتکاب خشونت واقعی در آینده هستند. آیا استنفن ترسناک بنظر نمی‌رسد؟ آیا آلکس در مرز انجام کار شدیدتری است؟ در مورد کورت تندمزاج چه فکر می‌کنید؟ کدامیک از این پسران جوان احتمال دارد به کسی آسیب برسانند و چگونه ممکن است از خشونت پیشگیری کرد؟

این‌ها موقعیت‌ها و پرسش‌هایی هستند که همه روزه متخصصین بهداشت روانی و قوه قضاییه [عدالت کیفری]^۱ با آن مواجه هستند. هر کسی با چنین افرادی سروکار داشته باشد، دست به قمار بزرگی زده است. این موردها غالباً مبهم هستند و تصمیم‌گیری درباره آنها دشوار است. چنانچه شما برای ارزیابی هر یک از این پسران انتخاب شده بودید، در مورد میزان خطر خشونت در آینده چگونه تصمیم‌گیری می‌کردید؟ به چه مداخله‌ای برای کاهش این خطر دست می‌زدید؟

این کتاب نکات عمده‌ی رویکردی جامع را در مورد ارزیابی و مدیریت خطر خشونت در نوجوانان ادامه می‌دهد. توصیه‌های این کتاب بر پایه‌ی بهترین تحقیقات موجود در این حوزه قرار دارد و در چهارچوبی کاملاً قابل فهم تفسیر شده است. هدف این کتاب آماده‌سازی شما برای ارزیابی خطر است که دقیق، بی‌طرفانه، مفید و از نظر تحولی و تجربی درست باشد.

بخش اول کتاب مبانی ارزیابی خطر خشونت را با به میان گذاردن تحقیقات مربوط به خشونت نوجوانان، عوامل پرخطر خشونت و نقش اختلالات رفتاری و فرایندهای جامعه‌ستیزانه در خشونت نوجوانان را مطرح می‌نماید. در بخش دوم الگویی جامع در مورد اجرای ارزیابی خطر خشونت و اطلاع از نتایج آن ارائه می‌شود. بالاخره در بخش سوم درباره تحقیقات مربوط به اثربخشی درمان نوجوانان مبتلا به رفتار پرخاشگرانه و رهنمودهایی برای طرح‌ریزی برنامه‌های مداخله‌ای ثمربخش ارائه می‌شود.

شرایط ارزیابی

استفن در اولین جلسه درمان صحبت‌های تهدیدآمیزی درباره دوست دختر سابقش بیان کرد. الکس به خاطر اتهام داشتن اسلحه به دادگاه رفت و محکوم به شرکت در ارزیابی

شد. کورت در نتیجه‌ی فرستادن معاون مدرسه در یک ارزیابی کامل شرکت کرد. تمام این افراد جوان نیاز به ارزیابی خطر داشتند اما هر یک در شرایط متفاوت. ارزیابی خطر برای افراد جوان ممکن است در شرایط دادرسی اطفال، جلسات درمان جایی که وظیفه‌اش محافظت است و یا بخاطر ارجاع مستقیم، انجام شود (بورام^۱، ۲۰۰۰). در برخی موارد دادگاه حکم می‌کند که نوجوانی مورد ارزیابی قرار گیرد (برنت و رابرت^۲، ۲۰۰۴؛ گریسو و شوارتز^۳، ۲۰۰۰؛ هاول^۴، ۱۹۹۷، ۲۰۰۳). در مورد دیگر مراجعی در جلسه درمان اظهار می‌دارد که لازم است درمانگری میزان خطر او را ارزیابی نماید (اپل باوم^۵، ۱۹۸۵؛ بورام و ردی^۶، ۲۰۰۱؛ موناها^۷، ۱۹۹۳؛ استون و ایساک^۸، ۲۰۰۳). و آخر اینکه مواقعی هست که نوجوان بطور داوطلبانه - یا حداقل بدون اجبار قانون - و یا به دلیل ارجاع پدر یا مادر نگرانش یا توسط یک متخصص برای ارزیابی مراجعه می‌کند.

دادرسی اطفال

تقریباً تمام ارجاع‌های دادرسی اطفال پس از مشکلات رفتاری خطرناک که قبلاً اتفاق افتاده است صورت می‌پذیرد (گریسو و شوارتز، ۲۰۰۰؛ هاول، ۱۹۹۷). برخی مواقع نوجوانی مرتکب جرم خشونت‌آمیزی در گذشته شده است و وظیفه ارزیابی آن است که میزان خطر خشونت را در آینده تعیین کند. در موارد دیگر نوجوان به خاطر جرم غیر خشونت‌آمیزی به دادگاه آورده می‌شود، اما کسانی که با پرونده سروکار دارند مانند مشاورین دادگاه، قضات، یا وکلا، نگران آنند که رفتارهای او در آینده شدت یابد. در هر یک از این موارد هدف از ارجاع، کمک به دادگاه در شکل دادن به یک رسیدگی مناسب است (کریسبرگ^۹، ۲۰۰۵). یک ارزیابی کامل از نوجوانی که پایش به نظام قضایی کشیده شده ممکن است، تصمیم‌هایی را در مورد نیازهای درمان، آزادی قبل از محاکمه، مدت و شدت آزادی تحت نظر و میزان نظارت یا آزادی از کانون اصلاح و تربیت نشان دهد.

موقعیت مبتنی بر محافظت

در پرونده مهم تاراسوف^{۱۰} به طرفیت هیئت‌أمن دانشگاه کالیفرنیا^{۱۱} (۱۹۷۶) دیوان عالی

1. Borum

4. Howell

7. Monahan

10. Tarasoff

2. Burnett & Robert

5. Applebaum

8. Stone & Issac

3. Grisso & Schwartz

6. Reddy

9. Krisberg

کالیفرنیا چنین رأی داد که وقتی متخصص بهداشت روانی نظر می‌دهد (یا براساس معیارهای تخصصی خود باید تعیین کرده باشد) که مراجعی دارای خطر خشونت شدید برای فرد دیگری است، این وظیفه به عهده متخصص بهداشت روانی است که "مراقبت‌های معقولی برای محافظت قربانی" به کار برد. در اولین جلسه رسیدگی به پرونده "تاراسوف I" (۱۹۷۴) دیوان عالی کالیفرنیا حکم داد که وظیفه‌ی متخصصین بهداشت روانی است که افراد ثالث را درباره خطر بالقوه‌ای که مراجعانشان دارند مطلع نمایند. در حکم تاراسوف II (۱۹۷۶) بر وظیفه محافظت دوباره تأکید شد. در نتیجه دادگاه‌های دیگر در سراسر کشور [امریکا] این قضیه را پذیرفته‌اند و وظایف اختصاصی را هم در کلیات و هم در جزئیات تعیین کرده‌اند (والکات، سراندولو و بک^{۱۲}، ۲۰۰۱). در برخی از احکام قانونی رویه قضایی تاراسوف در کل رد شده است، و از صدور رأی و تحمیل چنین وظیفه‌ای بر عهده متخصصین بهداشت روانی سربازده‌اند. چه این وظیفه‌ی قانونی برای محافظت وجود داشته باشد و اینکه این وظیفه ممکن است چه باشد با توجه به ایالت یا حوزه قضایی با هم متفاوت هستند (پرلین^{۱۳}، ۱۹۹۲).

با توجه به جزئیات پرونده از جمله امکان اقداماتی همچون هشدار خطر به قربانی مورد نظر یا اعلام خطر مجریان قانون ممکن است در وظیفه محافظت لازم باشد متخصصین بهداشت روانی اقدام یا اقدامات چندی انجام دهند. همچنین ممکن است متخصصین اقدامات دیگری که احتمالاً با توجه به شرایط اختصاصی منطقی بنظر آید انجام دهند، همچون بستری کردن یا انواع دیگر مداخله‌های درمانی (موناهان، ۱۹۹۳؛ استون و ایزاک، ۲۰۰۳).

در جریان جلسات درمان با نوجوانان ممکن است مراجع عبارات تهدیدآمیز به زبان بیاورد یا احتمال دارد از او خشونتی سر بزند. در چنین مواقعی درمانگر دارای مسئولیت حرفه‌ای - و در برخی موارد مسئولیت قانونی - است تا اعلام نظر نماید که آیا مراجع دارای خطر جدی و قابل پیش‌بینی خشونت است یا نه. چنانچه نتیجه این ارزیابی نشان بدهد که فرد معین دیگری در خطر است، درمانگر باید در نظر داشته باشد چه اقداماتی برای محافظت از آن فرد به عمل آورد. در چنین شرایطی ارزیابی خطر بدون کمترین یا هیچ مقدماتی ضروری است.

11. California

12. Walcott, Cerundolo & Beck

13. Perlin

ارجاع‌های مستقیم

در برخی مواقع وکیل، معلم، پزشک یا دیگر متخصصین، کودک را برای ارزیابی خطر ارجاع می‌دهند. چنین ارجاع‌هایی با افزایش تعداد آنها از مدارس، مانند موارد کسرت، آلکس و استفن، اتفاق می‌افتد. معمولاً این ارجاع به دنبال برخی رفتارها یا اطلاعاتی که از یک نوجوان سر می‌زند و موجبات نگرانی دیگران را فراهم می‌کند، انجام می‌شود. این رفتارگاه می‌تواند به آن اندازه آشکار باشد که دانش‌آموزی وسیله‌ای مؤثر و قابل انفجار با طرح مکتوب و فهرستی از قربانیان در مدرسه تهیه کرده باشد و یا گاه چنان مبهم باشد که پسر نوجوانی گوشه‌گیر با نگاه‌های خیره‌ی تهدیدآمیز به دختران گروه خود نگاه‌کند. هدف از این ارجاع‌ها پیشگیری در احتمال خشونت در آینده است.

روند خشونت در نوجوانان و در مدرسه

برای هیچ متخصصی تشخیص الگوهای دقیق خشونت نوجوانان از نظر ماهیت شیوع آن تنها براساس گزارش‌های رسانه‌ها و نگرانی‌های عمومی آسان نیست. تا اواسط سال‌های ۱۹۸۰ خشونت نوجوانان به عنوان یک مشکل بزرگ بهداشت عمومی توجه روزافزونی را به خود جلب کرده بود (چان^۱ و همکاران، ۲۰۰۵؛ دورانت^۲، ۱۹۹۹؛ هامبورگ^۳، ۱۹۹۸؛ وزارت بهداشت و خدمات انسانی امریکا^۴، ۲۰۰۱؛ زیمرینگ^۵، ۱۹۹۸). برداشت عمومی در دهه گذشته این بوده است که نوجوانان بسیار پرخاشگرت‌تر و خطرناک شده‌اند. بنابراین چند درصد از جرایم خشونت‌آمیز را عملاً آنها مرتکب شده‌اند؟ وقتی مؤسسه گالوپ^۶ از یک نمونه آماری معرف امریکایی‌ها این پرسش را مطرح کرد، نتایج نشان داد آنها بر این باورند که نوجوانان مسئولیت تقریباً نیمی (۴۳٪) از جرایم خشونت‌آمیز را به عهده دارند. حقیقت این است که طبق آمار بسیار معتبر جرایم، این میزان نزدیک به ۱۳٪ است. باور بر این است که نوجوانان مسئولیت بیشترین جرایم خشونت‌آمیز، در واقع بیش از آنچه واقعاً هست را به عهده دارند (اسنایدر و سیکموند^۷، ۱۹۹۹).

با این حال نگرانی‌های عمومی چندان هم تهی از واقعیت نیست. همانطور که تصویر ۱-۱ نشان می‌دهد، در شروع سال‌های ۱۹۸۵ خشونت‌هایی که توسط نوجوانان انجام شده بود به سرعت افزایش یافته است. روند برآورد میزان شیوع بطور پیوسته که از

1. Chan

2. Durant

3. Hamburg

4. U.S. Department of Health and Human Service

5. Zimring

6. Gallup

7. Snyder & Sickmund

۱۶ ■ بخش اول سنجش و مهار خطر خشونت در نوجوانان

گزارش رسمی دستگیری‌ها، خودسنجی نوجوانان و بررسی افراد قربانی بدست آمده مشاهده شده است (اسنایدر و سیکمون، ۱۹۹۹) تعداد جرایم علیه اشخاص که مورد رسیدگی در دادگاه اطفال قرار گرفته است بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ تا ۵۶٪ افزایش یافته است (اسنایدر و سیکمون، ۱۹۹۹). هر چند بیشترین این موارد جرایم ضرب و جرح بوده است (۷۶٪)، تعداد قتل‌های ارتكابی توسط نوجوانان و تعدادی که توسط گروه‌های تبهکار انجام شده بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲ دو برابر شده است (بلومستین^۱، ۱۹۹۵).

خبر مسرت‌بخش این است که این میزان‌های هشداردهنده قتل در نوجوانان از سال ۱۹۹۳ بطور معنی‌داری کاهش یافته و تا سال ۲۰۰۰ به کمترین میزان خود نسبت به آنچه در سال‌های ۱۹۶۰ بود، رسیده است (هارمز^۲ و اسنایدر، ۲۰۰۴؛ وزارت بهداشت و خدمات انسانی آمریکا، ۲۰۰۱). در عین حال خبر بهتر آن است که روند کاهش مشابهی در بیشتر اشکال جرایم خشونت‌آمیز نوجوانان دیده شده است (اسنایدر و سیکمون، ۱۹۹۹)، و برخلاف برداشت عموم این روند در مورد خشونت در مدارس نیز صادق است.

اداره آمار دادگستری و مرکز ملی آمار تحصیلی بطور مشترک آمار سالانه‌ای را انتشار داده‌اند به نام "شاخص‌های جرم در مدارس و امنیت"^۳ که اطلاعاتی از تعدادی از پژوهش‌های در مورد نوجوانان و در سطح ملی، در سطح مدارس و از قربانیان جرایم را بدست آورده‌اند. این داده‌ها نشان می‌دهند که تعداد قتل در مدارس از ۳۴ مورد در طی سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۲ به ۱۴ مورد طی سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۱ رسیده است. تعداد جرایم بسیار خشونت‌آمیز در مدارس آمریکا بیش از ۷۰٪ از ۳۰۶۷۰۰ مورد در سال ۱۹۹۳ به ۸۸۱۰۰ مورد در سال ۲۰۰۲ کاهش یافت. همچنین میزان جرایم بسیار خشونت‌آمیز تا ۷۵٪ از ۱۲ نفر از هر ۱۰۰۰ دانش‌آموز در سال ۱۹۹۳ به ۳ نفر از هر ۱۰۰۰ دانش‌آموز در سال ۲۰۰۲ کاهش یافته است.

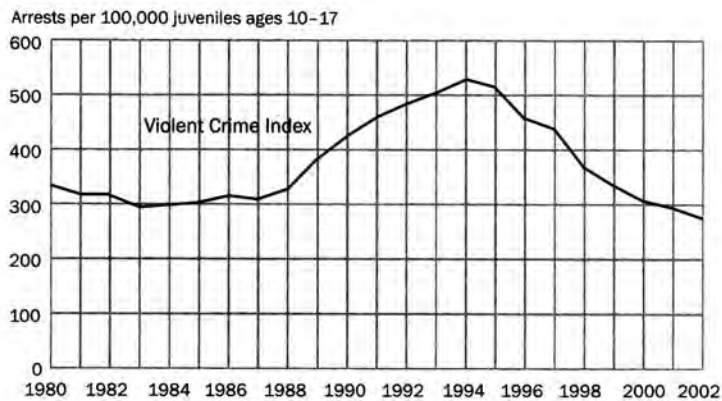
علیرغم چنین روند دلگرم‌کننده‌ای در جامعه و مدارس، دلایل معتبری در دست است که با احتیاط خوش‌بینی خود را حفظ کنیم. هر چند تعداد کل قتل‌های نوجوانان در ۳۰ سال گذشته پایین بود، هنوز در حدود ۱۳۶۰ نوجوان به خاطر قتل‌های غیرعمد که ناشی از بی‌مبالاتی نبوده در سال ۲۰۰۲ دستگیر شده‌اند (اسنایدر، ۲۰۰۴). همانطور که در تصویر

1. Blumstein

2. Harms

3. Indicator of School Crime an Safety

فصل اول روند و فرایند خشونت در نوجوانان ■ ۱۷



تصویر ۱-۱. میزان دستگیری در نمودار جرایم نوجوانان در سال ۲۰۰۲ کمتر از هر سال دیگر حداقل از سال ۱۹۸۰ به بعد است و ۴۷٪ از سال ۱۹۹۴ که به حداکثر رسیده بود کمتر است. منابع داده‌ها: تجزیه و تحلیل داده‌های دستگیری از FBI و داده‌های جمعیتی از اداره‌ی سرشماری و مرکز ملی آمار بهداشتی امریکا. در مقایسه با نمودار میزان دستگیری جرایم خشونت‌آمیز نوجوانان، این میزان که برای جوانان (افراد بین ۱۸ تا ۲۴ سال) در سال ۱۹۹۲ به حداکثر رسیده بود تا سال ۲۰۰۲ تنها تا ۲۸٪ پایین آمد، بقیه بالاتر از میزان اوایل سال‌های ۱۹۸۰ بود.

۲-۱ نشان داده شده است، خودسنجی در نوجوانان و دستگیری به خاطر ضرب و جرح شدید از اوج سال ۱۹۹۳ به بعد بطور متعادل‌تری کاهش یافته است بطوری که دستگیری ۶۱۶۱۰ نوجوان در سال ۲۰۰۲ به ثبت رسیده است. همین هاله احتیاط، پیشگیری از خشونت را در خدمات بهداشت روانی قانونی و دادرسی اطفال در بالاترین اولویت قرار داده است (هوغ^۱، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲؛ هاوول، ۲۰۰۳؛ وزارت بهداشت و خدمات انسانی امریکا، ۲۰۰۱؛ زیمرینگ، ۱۹۹۸).

1. Hoge

چرا خشونت

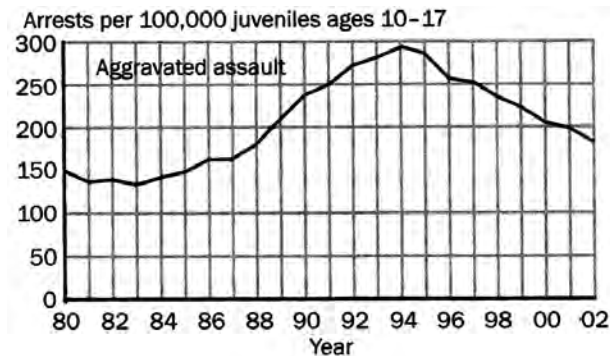
هیچ پاسخ همگانی و دقیق در مورد پرسش چرا افراد دست به خشونت می‌زنند وجود ندارد (اندروز و بونتا^۱، ۲۰۰۲؛ هوگ، ۲۰۰۵؛ ریس و روت^۲، ۱۹۹۳). معمولاً عوامل بسیار متفاوتی در هر اقدام خشونت‌آمیز خاص دخیل هستند (هان و بورک^۳، ۲۰۰۲). در برخی مواقع عوامل زیستی همچون بدکاری قطعه‌ی پیشانی نقش اساسی دارد (ریس و روت، ۱۹۹۳). در مواقع دیگر عوامل روانشناختی یا اجتماعی/محیطی نقش نیرومندتری دارند (داج، باتز و پتیت^۴، ۱۹۹۰؛ نلسون، لیسکا، سوت و مک‌نالتی^۵، ۱۹۹۴). خشونت هم مانند بسیاری رفتارهای دیگر انسان دارای عوامل چندگانه است (الیوت و تولان^۶، ۱۹۹۹؛ فاگان^۷، ۱۹۹۳؛ هان و بلورک، ۲۰۰۱؛ استاتین و مگناسون^۸، ۱۹۹۶). با این حال توصیه ما این است که داشتن چارچوبی منسجم برای شناخت خشونت از جنبه‌های متفاوتی مفید خواهد بود (پیلر و اسلابی^۹، ۱۹۹۴؛ رویت‌برگ و منراد^{۱۰}، ۱۹۹۵). به باور ما چارچوبی که در این کتاب مطرح کرده‌ایم به تفکر روشن‌تر، ارزیابی‌های دقیق‌تر و مداخله‌های درمانی ثمربخش‌تر منجر می‌شود.

در واقع ما نمی‌خواهیم نظریه‌ی جدیدی لااقل به معنی رسمی آن مطرح کنیم. بلکه چارچوب ما بر مجموعه‌ای از رهنمودهای اساسی که عمدتاً بر دیدگاه‌های زیر و براساس اطلاعات بدست آمده از آنها استوار است، شکل گرفته:

- آسیب‌شناسی روانی تحولی (سی‌جتی و کوهن^{۱۱}، ۱۹۹۵؛ اسروفه و راتر^{۱۲}، ۱۹۸۴)
- نظریه یادگیری اجتماعی (بندورا^{۱۳}، ۱۹۸۴)
- نظریه رفتار متقابل اجتماعی^{۱۴} (تدس‌چی^{۱۵} و فلسون، ۱۹۹۴)

منظور ما از ارایه این چارچوب این نیست که تنها روش مناسب تفکر درباره رفتار خشونت‌آمیز نوجوانان همین است. ما تنها می‌خواهیم آن اصول کلی را که در اینجا مطرح می‌کنیم به نحوی که شما بتوانید شالوده‌ی پیشنهادی مشخص و دلایل عوامل معینی که تحلیل ما آنها را در بر گرفته و یا کنار گذاشته است را دریابید.

- | | | |
|--------------------------|----------------------------------|--------------------------------|
| 1. Andrews & Bonta | 2. Reiss & Roth | 3. Hann & Borek |
| 4. Dodge, Bates & Pettit | 5. Felsm, Liska, South & McNulty | |
| 6. Elliott & Tolan | 7. Fagan | 8. Stattu & Magnusson |
| 9. Pepler & Slaby | 10. Roitberg & Menrad | 11. Cicchetti & Cohen |
| 12. Sroufe & Rutter | 13. Bahdura | 14. Social-interactionestheory |
| 15. Tedeschi | | |



تصویر ۱-۲. میزان دستگیری نوجوانانی به خاطر جرایم ضرب و جرح شدید بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴ دو برابر شده است، و در کل مشابه روند میزان دستگیری قتل و سرقت است. برخلاف روند میزان دستگیری نوجوانان به خاطر قتل و سرقت، کاهش (به ۳۷٪) در میزان دستگیری نوجوانان به خاطر ضرب و جرح شدید بین سال‌های ۱۹۹۴ و ۲۰۰۲، افزایشی که در بین اواسط سال‌های ۱۹۸۰ آغاز شد، نادیده گرفته نمی‌شود. هنوز میزان دستگیری نوجوانان برای ضرب و جرح شدید در سال ۲۰۰۲ از سطح ۱۹۸۰ به میزان ۲۷٪ بالاتر است. منبع داده‌ها: تجزیه و تحلیل داده‌های دستگیری از FBI و داده‌های جمعیتی از اداره سرشماری و مرکز ملی آمار بهداشتی آمریکا. از اسنادر (۲۰۰۴).

اصول بنیادین

خشونت دارای تعیین‌کننده‌های چندگانه است

خشونت دارای عوامل چندگانه‌ای است تا یک عامل (اگنیو، ۲۰۰۵؛ هوگ، ۲۰۰۵؛ لهی، مافیت و کاسپی، ۲۰۰۳؛ رس و روت، ۱۹۹۳). یک همسایه شایعه پراکن ممکن است در مورد نوجوانی زندانی چنین بگوید "چون او دلنشین‌ترین بچه‌ای بود که تا به حال دیده بودم! باید پدرش او را چنین شرور بار آورده باشد. شرط می‌بندم این پسر آنقدر در زندگی توسط این گروه‌بان ارتش و مقررات نظامی دچار سرخوردگی شده که سرقت ماشین و دستبرد به بانک تعجبی ندارد! اگر مادر دوست داشتی اش هنوز زنده بود می‌شد شرط بست که الآن در

زنداد نبود. " این همسایه بیشتر به جنبه " تربیت " در بحث قدیمی " طبیعت در مقابل تربیت " تأکید می‌کند. متأسفانه تکیه محض بر این یا آن جنبه برای توجیه هر نوع رفتار انسان از جمله خشونت منسوخ است و با موقعیت جاری پژوهش‌ها در این حوزه در تضاد است. در برخی از افراد خاص و در برخی از انواع خشونت و پرخاشگری برخی عوامل بارزتر از عوامل دیگر خواهد بود، اما تقریباً همواره بیش از یک علت قابل تشخیص وجود خواهد داشت (گریسولیا، سان‌مارتین، لویان و گریسولیا، ۱۹۹۷؛ لهی و همکاران، ۲۰۰۳؛ ریس و روت، ۱۹۹۳).

خشونت تعاملی^۳ است

علت خشونت تعاملی است و بدین معنی است که در نتیجه‌ی فرایند خطی علت و معلول اتفاق نمی‌افتد، بلکه خشونت بیشتر در اثر تعامل عوامل زیستی، اجتماعی/موقعیتی، شناختی و هیجانی ایجاد می‌شود که ممکن است در طول زمان تغییر کرده و یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهند (دورانت، ۱۹۹۹؛ انگلندر^۴، ۲۰۰۳؛ گریسولیا و همکاران، ۱۹۹۷؛ اسکارپا و راینه^۵، ۱۹۹۷؛ وزارت بهداشت و خدمات انسانی امریکا، ۲۰۰۱). همسایه شایعه پراکن سابق‌الذکر ممکن است صرفاً از استدلال " طبیعت " استفاده کرده و بگوید " می‌دانستم این پسر آخر و عاقبت الکی می‌شود. پدر و پدر بزرگش دایم‌الخمیر بودند! تنها خوشحالیم این است که مادرش زنده نیست تا پسرش را در گوشه‌ی زندان ببیند ". یک عامل خطر یا یک علت مشخص معمولاً به تنهایی بر روی یک نوجوان خاص تأثیر نخواهد داشت تا موجب خشونت شود؛ بلکه عوامل، بخشی از تعامل مداوم و دوجانبه بین نوجوان و محیط او هستند.

برخی چنین استدلال می‌کنند - عمدتاً بر مبنای نظریه روان تحلیلی یا تحقیق و الگوهای پرخاشگری در حیوانات - که رفتار پرخاشگرانه در انسان غریزی^۶ است. غریزه چنین تعریف شده است " تکانه‌ی طبیعی درونی؛ ناهشیار و غیرارادی، با واداشتن غیرمنطقی به هر نوع اقدام چه بدنی و چه ذهنی، بدون درک درست از عاقبت یا هدفی که باید انجام شود " (فرهنگ جامع و تجدید نظر شده و بستر، ۱۹۹۸).

این عقیده که خشونت در انسان از طریق غریزه برانگیخته می‌شود تقریباً از نظر

1. nature versus nurture

2. Grisolia, Sanmartin, Lujau & Grisolia

3. Transactive

4. Englander

5. Scarpa & Raine

6. instinctual

تجربی مورد تایید قرار نمی‌گیرد (تدس چی و فلسون، ۱۹۹۴). انسان دارای چنان پیچیدگی رفتاری و انگیزشی است که در هیچ یک از انواع دیگر دیده نشده است، لذا استنباط مطلق در مورد رفتار انسان براساس مطالعه بر روی انواع دیگر به ویژه موش و میمون کار مناسبی نیست (اسکات^۱، ۱۹۷۰). در واقع شواهد تجربی نشان می‌دهند که انسان رفتارهای غریزی را به ارث نمی‌برد. تدس چی و فلسون (۱۹۹۴) می‌نویسند، "عوامل ارثی ممکن است در حالت‌های خلقی، هیجان‌ها و دیگر حالت‌های درونی تأثیر داشته باشند که اینها بطور غیرمستقیم در شرایط معینی احتمال دارد بر پرخاشگری تأثیر بگذارند. در مجموع بنظر ما عوامل زیستی نقش علی کم‌رنگی بر عهده دارند و غالباً رفتار پرخاشگرانه در انسان را تعدیل می‌کنند" (ص، ۳۶).

خشونت هدفمند است

بیشتر خشونت‌ها به درجاتی ابزاری هستند. خشونت توسط مجری آن به عنوان ابزاری برای یک منظور یا روشی برای رسیدن به اهدافی انتخاب می‌شود. در پس بیشتر رفتارهای خشونت‌آمیز و پرخاشگرانه‌ی انسان‌ها منظوری نهفته است، که البته استثنای هم وجود دارد. می‌توان شرایطی در نظر آورد که در آن ممکن است فردی مبتلا به بدکاری مغزی و یا ناپایداری هیجانی است که می‌تواند به خشونت یا پرخاشگری نامشخص منجر شود (بلر^۲، ۲۰۰۴؛ بورام و اپل باوم، ۱۹۹۴). با این که بیشتر رفتارهای خشونت‌آمیز نتیجه‌ی انتخاب هستند، حتی اگر این انتخاب به فرض بیماری باشد این رفتار فی‌نفسه هدفمند است و هدف آن دستیابی به پی‌آمدهای ارزشمند برای مجری آن است. لزوماً هدف دستیابی به پول یا امتیازهای مالی نیست. ممکن است پی‌آمدهای ارزشمند مادی باشند، اما بیشتر مواقع اجتماعی هستند - به عنوان نمونه تحت تأثیر قرار دادن طرف مقابل، برای دفاع یا ایجاد یک هویت مشخص یا برای انتقال یا اصلاح برخی بی‌عدالتی‌های متصور (تدس چی و فلسون، ۱۹۹۴).

نقش رشد در درک خشونت

وقتی رفتار خشونت‌آمیزی که توسط نوجوانان انجام می‌شود را مورد بررسی قرار می‌دهیم، درک نقش رشد از اهمیت بسزایی برخوردار است. کودکان دو ساله‌ای را سراغ

1. Scott

2. Blair

داریم که کج خلقی آشکاری دارند، سگ‌ها را می‌زنند و حتی بچه‌های دیگر را گاز می‌گیرند. این کارها بخاطر این است که هنوز در آنها سازوکارهای لازم برای ایجاد راه‌حل‌های جامعه‌پسند برای برآورده کردن نیازها و بازداری رفتاری رشد نکرده است. برعکس پرداختن به این گونه رفتارها در بیشتر کودکان ۷ ساله چندان دیده نمی‌شود. یک کودک ۱۵ ساله ممکن است به نوجوانان پرخاشگر و جامعه‌ستیز بپیوندد و بخاطر نقش روزافزونی که همسالان دارند چنین رفتارهایی را برگزیند، در حالیکه کودکان کوچکتر یا بزرگسالان ممکن است به این سادگی تحت تأثیر این گونه رفتارهایی همسالان قرار نگیرند. خشونت نه تنها باید در زمینه میان فردیش درک گردد بلکه لازم است در پرتو زمینه‌ی درون فردی هم مورد توجه قرار گیرد. هدف نهایی درمانگران آن است ارزیابی مبتنی بر رشد را به اجرا در آورند.

مطالعه‌ی رشد انسان به یافته با اهمیتی دست یافته است که به درک ما از چگونگی تأثیر متقابل مباحث رشدی در تصمیم‌گیری نوجوانان و خطر خشونت یاری می‌رساند (کازدین^۱، ۲۰۰۰). این یافته‌ها شامل موارد زیر است:

● در هر قلمرو، دامنه‌ی دستیابی به نقطه‌ی عطف معینی، آنچه "بهنجار"^۲ تلقی می‌شود در بین کودکان به غایت متنوع است و به هر میزان قابل توجهی تحت تأثیر عوامل محیطی قرار دارند. واقعیت رشد انسان آن است که تغییری پذیری بسیاری در سن و سرعتی که در آن ظرفیت‌های شناختی، اجتماعی و هیجانی رشد می‌کند وجود دارد (گریسو، ۲۰۰۴؛ استین برگ و کافمن^۳، ۱۹۹۶، ۱۹۹۹). هر چند در درسنامه‌های روانشناسی رشد و دیگر منابع ممکن است نمودارهایی به چاپ برسند که نشان‌دهنده‌ی پیشرفت "عادی" یا "میانگین" باشند، این برآوردهای هنجاری غالباً براساس کودکان سفیدپوست و طبقه متوسط بدست آمده‌اند. با این حال نوجوانان اقلیت که در فقر زندگی می‌کنند، جمعیتی را تشکیل می‌دهند که در نظام دادرسی آنها را به طرز بسیار نامناسبی جلوه می‌دهند. تحقیقات نشان داده‌اند که محرومیت اقتصادی می‌تواند ظرفیت‌های رشدی خاصی را به تأخیر انداخته یا بازداری نماید، بنابراین انتظار می‌رود مسیر میانگین رشد در نوجوانان محروم از امکانات با میانگین کلی تفاوت داشته باشد (گریسو، ۱۹۹۸، ۲۰۰۴).

● دامنه یا مسیر پیشرفت در هر قلمرو خاص لزوماً برای همه‌ی افراد یکسان نیست. ممکن است تصور اینکه توانایی برابر یا پیشرفته در یک قلمرو - و یا حتی یک توانایی

1. Cazdin

2. normal

3. Stainberg & Cauffman

خاص در درون یک قلمرو - بیانگر سطح دستیابی یکسان به توانایی‌ها یا قلمروهای دیگر باشد، جذاب بنظر آید. به عنوان مثال ممکن است انتظار داشت کودکی با نمره‌ی IQ بالاتر از میانگین دارای مهارت‌های اجتماعی بالاتر از میانگین باشد. این گونه فرضیات می‌تواند یکی از منابع بسیار ممکن ارزیابی اشتباه در رشد باشد. توانایی‌های مطرح دیگر باید بطور مستقیم ارزیابی شده و نه صرفاً از خصوصیات دیگر استنباط شوند.

● پیشرفت رشدی همواره رو به جلو نیست. بسیار معمول است که در حوزه‌های مختلف رشد شاهد "رشد سریع"^۱ (مراحل پیشرفت سریع) "تأخیر"^۲ در رشد (مراحلی که پیشرفت قابل انتظار روی نمی‌دهد) و "پس روی"^۳ (مراحلی که پیشرفت رشدی متوقف شده یا به مراحل قبلی بازگشت می‌کند) باشیم (گریسو، ۱۹۹۸).

● ناهمسانی در رشد، طبیعی است. اینکه توانایی‌های معینی در یک شرایط یا محیطی ظاهر شوند و در شرایط و محیطی دیگری بروز نیابند نامتعارف نیست. پژوهشگرانی که رشد انسان را مطالعه می‌کنند به این نتیجه دست یافته‌اند که صفات شخصیت در کودکان نسبت به بزرگسالان ثبات کمتری داشته و پایدار نیست. معلوم شده است همه چیز از برون‌گرایی گرفته تا کنترل تکانه و نوع دوستی در کودکان کمتر ثبات دارد. ابراز چنین صفاتی به میزان زیادی به شرایط بستگی دارد. به عنوان مثال ممکن است کودکی در برخی شرایط فوق‌العاده خجالتی باشد و در شرایطی دیگر بسیار سرزنده و دوست داشتنی. ممکن است کودک دیگر در منزل مهربان و در مشارکت چابک بوده اما در بین برخی از همسالانش از نظر کلامی بیرحم و خودخواه باشد. غالباً این شرایط اجتماعی است که تعیین می‌کند شخصیت کودک در آن لحظه چگونه به نظر آید. روانشناس تاماس گریسو، کودک را به طور شایسته‌ای در مرحله رشد چنین توصیف کرده است "هدف متحرک"^۴. آنچه از نظر جسمی، شناختی، هیجانی و یا اجتماعی امروز درباره یک کودک صادق است ممکن است یک ماه بعد درست نباشد. ممکن است این تغییرپذیری در دوران تغییرات بلوغ شدت بیشتری بیابد (بیور و رایت، ۲۰۰۵). این یافته‌ها به ویژه کار یک ارزیاب را دشوار می‌کند، کسی که باید توانایی‌های رشدی یک کودک را چندین هفته یا چندین ماه پس از حادثه‌ای ارزیابی نماید. ارزیابی چنین توانایی‌هایی در

1. spurt

2. delay

3. regression

4. moving targets

5. Beaver & Wright

شرایط متفاوت و در لحظات متفاوتی از نظر زمانی می‌تواند چالش‌هایی را برای ارزیاب ایجاد نماید.

ارزیابی رشدی آگاهانه با شناخت مسایل مهمی که احتمالاً با مرحله‌ی رشد فعلی نوجوان در ارتباط است آغاز می‌شود. روانشناسان رشد از این تکالیف مهم رشدی به عنوان "مسایل کلیدی مرحله" یاد می‌کنند (سی‌چتی، تات، بوش^۲ و گیلز پیه^۳، ۱۹۸۸). روش‌هایی که هر نوجوان برای هدایت و حل هر تکلیف رشدی بکار می‌برد سازگاری او را در آینده تحت تأثیر قرار خواهد داد. هر چند ممکن است تجربه‌های رشدی پیشین سازگاری‌های بعدی را به شیوه‌های مشخصی مستعد ساخته، تحت فشار قرار داده یا محدود نموده و یا شکل دهد، تجربه‌ای قبلی نمی‌تواند در کل تعیین‌کننده‌ی ماهیت و جهت رشد باشد.

اینکه سن، رشد جسمی و سابقه‌ی جرم نمی‌تواند نشان‌دهنده‌ی سطح پختگی^۴ و جایگاه رشدی نوجوان باشد یک واقعیت است، پس چگونه باید این جایگاه را مورد سنجش قرار داد؟ گریسو (۲۰۰۵، ص ۱۸) به درستی خاطر نشان می‌کند که نباید پختگی رشدی را به عنوان ساختاری همه یا هیچ و کلیتی یکپارچه در نظر گرفت. او توصیه می‌کند، درمانگران "ناپختگی"^۵ را به مفهوم زیر در نظر آورند:

- آن را رشد ناتمام (به سطح پختگی یک فرد بزرگسال نرسیده است) یا رشد با تأخیر (نسبت به سن یکی از همسالان) در نظر بگیرند.
- توانایی‌ها یا خصوصیات خاصی را توصیف کنند نه وضعیت کلی نوجوان را.
- روی عملکرد واقعی حساب کنند نه صرفاً بر روی سن.
- می‌توان آن را با درجات و نسبت به یکی از همسالان بیان کرد.

نوجوانی زمان تغییرات عمده است، آنها تن به تغییرات جسمی، عقلی، هیجانی و اجتماعی می‌دهند. اندام‌های آنها در حال رشد و نمو هستند در حالیکه مغزشان دستخوش تجدید سازمان عظیمی است و در عین حال آنها در حال حل و فصل ساختارهای جدید اجتماعی و ارتباطی هستند، تلاش می‌کنند مفهوم روشن‌تری از هویت فردی را شکل دهند. بنابراین نوجوانی مرحله‌ای تعیین‌کننده و حیاتی است که در طی آن الگوهای مادام‌العمر استقرار می‌یابند. این الگوها عبارتند از الگوهای پیشرفت،

1. stage-salient issues

2. Bush

3. Gillespie

4. maturity

5. immaturity

ارتباط و قضاوت. نوجوانی دوره‌ای است که در آن افراد از نظر روانی-اجتماعی به پختگی می‌رسند و ظرفیت‌های سرنوشت‌سازی که آنها را به سوی بزرگسالی سوق می‌دهند شکل می‌گیرد. یکی از روش‌های متداول بررسی حوزه‌های عمده‌ی رشد نوجوانی تقسیم آن به زیستی، شناختی و روانی اجتماعی است. این حوزه‌ها دائماً در حال تغییرند و یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بدون اینکه درس‌های روانشناسی رشد را شرح دهیم، بطور خلاصه برخی از یافته‌های مهم پژوهشی را در هر یک از حوزه‌هایی که در برگیرنده‌ی ارزیابی رشدی خطر خشونت است را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

رشد زیستی

شاید تغییرات قابل توجه جسمی که نوجوانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد در دوران بلوغ روی می‌دهد. نه تنها جسم متحمل نوسازی‌هایی می‌شود، بلکه این تغییرات بر شیوه تفکر، احساس و رفتار نوجوان نسبت به خودش و دیگران تأثیر می‌گذارد. این تأثیرات به نوبه خود، ممکن است بر تصمیم‌گیری و رفتار اثر داشته باشد.

بعضی از این تأثیرات به خاطر جوشش و تغییرات هورمونی است، به ویژه تأثیر تستوسترون^۱ و اندروژن^۲ در پسرها و استرادیول^۳ و استروژن^۴ در دخترها که می‌توانند احساس تحریک‌پذیری یا پرخاشگری را افزایش دهند. اما اینها تنها بخشی از حلقه‌ی تغییراتی است که می‌تواند رفتار نوجوانان را تحت تأثیر قرار دهد. انطباق با تغییرات عمده‌ای که در جسم فرد ایجاد می‌شود، ذاتاً استرس‌زا است و نوجوانان در مقایسه با بزرگسالان نسبت به استرس آسیب‌پذیرتر و واکنش‌پذیرتر هستند. به علاوه چنین تغییراتی، درست در زمانی از زندگی‌شان که بسیار در مرکز توجه خود قرار دارند و نسبت به دآوری دیگران بسیار خجالتی هستند، خودانگاره و برداشت‌های آنها از اینکه در نظر دیگران چگونه جلوه می‌کنند را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بسیار دشوار است تصور کرد که این موقعیت‌ها نمی‌توانند تأثیر شگرفی در رفتار نوجوانان بگذارد. "دمدمی مزاجی"^۵ در دوره‌ی نوجوانی صرفاً یک کلیشه نیست بلکه واقعیتی است که دارای پایه‌های زیستی در رشد انسان است. به راستی نوجوانان "نسبت به کودکان و بزرگسالان حالت‌های هیجانی پر نوسان، پر تغییر و کمتر قابل پیش‌بینی را تجربه می‌کنند" (استین‌برگ و کافمن، ۱۹۹۶، ص ۲۶۱).

1. testosterone

2. androgen

3. stradiol

4. estrogen

5. moodiness

رشد شناختی

رشد شناختی فرایند پختگی عملکردهای ذهنی و عقلی را شرح می‌دهد. رشد شناختی توانایی‌هایی همچون حافظه، پردازش اطلاعات و استدلال را از بدو تولد کاملاً رشد یافته در نظر نمی‌گیرد بلکه چگونگی فراگرفتن آن را در طول زمان توضیح می‌دهد. نظریه ژان پیاژه^۱ (۱۹۵۳) درباره رشد شناختی یکی از نیرومندترین و دیرپاترین تأثیرها را بر این حوزه داشته است. هر چند پژوهش‌های بعدی انتقادهایی را بر تکالیف و روش‌شناسی مورد استفاده او در پروراندن عقایدش (به ویژه کوتاهی او در بی‌توجهی به عوامل فرهنگی) وارد ساخت، برخی از مفاهیم اساسی آن در بوته آزمایش زمان همچنان به قوت خود باقی است. در اینجا شرح مفصل نظریه پیاژه نخواهد آمد، بلکه برخی از عقاید بنیادی او که ارزش تأمل دارند ارایه می‌شود. اول، پیاژه شناخت (و رشد آن را) یک فرایند فعال می‌داند که در طی آن فرد در تلاش است دنیا را سازمان‌دهی کرد و درک نماید. پیشرفت در رشد صرفاً - و حتی عمدتاً - نتیجه‌ی فراگرفتن دانش یا اطلاعات جدید نیست بلکه بیشتر دست یافتن به روش‌های جدید فراگیری است.

به باور او در دوره‌ی نوزادی ما درباره دنیای اطرافمان بیشتر از طریق تجربه‌ی "در عمل"^۲ دیدن، شنیدن و لمس کردن می‌آموزیم. از نظر درونی (ذهنی) یا به صورت نمادین رویدادهای بسیار کمی روی می‌دهد. هر فردی در اوایل کودکی شروع به ایجاد توانایی ارایه یک عقیده می‌کند - غالباً از طریق تصاویر ذهنی یا نقاشی - که شامل تجربه بیواسطه^۳ او نمی‌شود. این توانایی آغاز بازنمایی و تفکر نمادین است. در دوره‌ی بعدی کودکی (حدود ۷ تا ۱۱ سالگی) که کودک قادر می‌شود تکالیفی را در ذهن خود انجام دهد، تحول قابل توجهی روی می‌دهد. این تحول همان است که پیاژه آن را "عملیات"^۴ می‌نامد. آنچه از اهمیت بسزایی برخوردار است آن است که این توانایی حاکی از تغییر روش تفکر و استدلال کودک نسبت به استفاده و تکیه او بر اصل منطق است. در اوایل نوجوانی (حدود ۱۱ تا ۱۵ سالگی) توانایی انجام عملیات درونی، نیازمند محرک یا نمونه‌ی خاصی نیست؛ فرایند تفکر می‌تواند بیشتر انتزاعی و فرضی باشد (از جمله آنچه/حتمال دارد در آینده روی دهد). پیاژه دعوی آن ندارد که تمام نوجوانان در سن مشخصی به مرحله‌ی عملیاتی دست می‌یابند بلکه به جای آن در بیشتر نوجوانان این توانایی در اوایل نوجوانی به منصفی ظهور می‌رسد سپس در

1. Jean Piaget

2. hands-on

3. immediate experience

4. operation

جریان رشد و پختگی دوره نوجوانی تا رسیدن به آن سطحی از عملکرد که در فرد به یک ویژگی تبدیل شود ادامه می‌یابد.

برخی از عملکردهای شناختی سطح عالی مانند استدلال و حل مسأله قویاً با رشد مغز در پیوند است. در واقع آن بخش از مغز که بیشتر مسئولیت توانایی‌های پیچیده شناختی را به عهده دارد (و تصادفاً مسئول بازداری تکانه‌های خطرناک و انتخاب هم هست) آخرین منطقه‌ی مغز است که کاملاً رشد می‌کند (کیسی، گید و تاماس^۱، ۲۰۰۰؛ اسپر^۲، ۲۰۰۰). به علاوه ساختارهای قشری^۳ و زیرقشری^۴ - از جمله آمیگدال^۵ و دیگر ساختارهای منطقه‌ی لیمبیک^۶ که مسئولیت هیجان‌ها را به عهده دارند، در کودکان و نوجوانان بیشتر از بزرگسالان فعال هستند. با این همه شواهد موجود در علوم عصب‌پایه شناختی^۷ نشان می‌دهد که مناطقی از کورتکس پیشانی^۸ (که بازداری رفتاری، برنامه‌ریزی و تنظیم هیجان‌ها را زیر نظر دارد) در کودکان و نوجوانان نسبت به بزرگسالان کمتر فعال است و این ساختارها به رشد خود حتی تا اوایل بزرگسالی ادامه می‌دهند (مثلاً تا اوایل ۲۰ سالگی) (گید و همکاران، ۱۹۹۹؛ سوول، تامپسون، هولمز، جرمیگان و توگا^۹، ۱۹۹۹؛ سوول و همکاران، ۲۰۰۳). بنابراین در اصل ماهیت رشد مغز چنین است که افراد کم سن و سال در مقایسه با بزرگسالان در هیجان‌ها و مناطق واکنش‌پذیر مغز فعالیت بیشتر و در برنامه‌ریزی و مناطق بازداری‌دهی مغز فعالیت کمتری دارند.

مطالب تحقیقی موجود را می‌توان در استراوچ^{۱۰} (۲۰۰۳) که در مورد نوجوانان کاربرد دارد و در بکمن^{۱۱} (۲۰۰۴) که قابل استفاده در مسایل بزهکاری است یافت.

رشد روانی اجتماعی

شاید رشد روانی اجتماعی مهمترین و همچنین حوزه‌ی کمتر مطالعه شده‌ای باشد که احتمالاً خطر خشونت در نوجوانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از قدیم یکی از اساسی‌ترین مشکلات در این حوزه، از آنجا که با ارزیابی قانونی در ارتباط است، نبود یک الگو و حتی تعریف کاملاً مشخص از پختگی روانی اجتماعی است.

- | | | |
|--|-------------------|------------------|
| 1. Casey, Giedd & Thomas | 2. Spear | 3. cortical |
| 4. subcortical | 5. amygdala | 6. limbic region |
| 7. cognitive neuroscience | 8. frontal cortex | |
| 9. Sowell, Thompson, Holmes, Jernigan & Toga | | 10. Strouch |
| 11. Beckman | | |

اسکات، ریوچی و وولارد (۱۹۹۵)، کافمن و استین برگ (۲۰۰۰)، استین برگ و کافمن (۱۹۹۶) در این زمینه به پیشرفت‌های قابل توجهی دست یافته‌اند. با توجه به تعریف کافمن و استین برگ (۲۰۰۰) پختگی روانی اجتماعی عبارت است از "پیچیدگی و کارکشتگی در فرایند تصمیم‌گیری فردی، در حالیکه آنها تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل شناختی، هیجانی و اجتماعی قرار دارند" (کافمن و استین برگ، ۲۰۰۰، ص ۷۴۳). آنها به ویژه سه ظرفیت رشدی که با هم ترکیب شده تا فرایند تصمیم‌گیری شکل بگیرد را توصیف کرده‌اند. اولین آن مسئولیت‌پذیری^۱ است. این ظرفیت عبارت است از داشتن توانایی اتکا به خود در تصمیم‌گیری بدون اینکه تحت تأثیر فشارها و عوامل بیرونی قرار گرفت. دومین آن داشتن چشم‌انداز^۲ است. این ظرفیت دارای دو جز است. اول جز موقتی آن است (مانند توانایی بررسی و مورد توجه قرار دادن جوانب کوتاه‌مدت و بلندمدت یک تصمیم)؛ دوم جز میان فردی آن است (مانند توانایی در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگری و درک دیدگاه‌های متفاوت). سومین ظرفیت رشدی خویش‌داری^۳ است. این ظرفیت توانایی انجام خودداری و کنترل تکانه‌های هر فرد است.

پژوهش‌ها در مورد مسئولیت‌پذیری نشان می‌دهند که تا اواخر نوجوانی بیشتر نوجوانان قادرند به میزان زیادی مستقل بوده و در تصمیم‌گیری به خود متکی باشند (کافمن و استین برگ، ۲۰۰۰). تصمیمات مهمی را می‌توانند بدون مشورت با والدین یا همسالان بگیرند. همچنان که نوجوان در دوره نوجوانی پیش می‌رود و در حالیکه نفوذ والدین کاهش می‌یابد خوداتکایی رو به افزایش می‌گذارد. فشار همسالان از اواخر دوره کودکی دائماً افزایش یافته و تا نوجوانی ادامه می‌یابد، با این حال افزایش نفوذ همسالان که از ابتدای نوجوانی آغاز می‌شود، در حدود ۱۴ سالگی به اوج خود می‌رسد و سپس در پایان دوره دبیرستان بتدریج کاهش می‌یابد.

در حالیکه نوجوانان قادرند تصمیم‌های خودمختارانه بگیرند و مسئولیت رفتارهای خود را بپذیرند پختگی قضاوت در آنها قویاً تحت تأثیر رشد هویت قرار دارد. این موضوع به ویژه در مورد نوجوانان ۱۵ ساله و کمتر که هنوز خودپنداره‌ی آنها استحکام کافی نیافته است صادق است. نوجوانانی که در آنها مفهوم هویت فردی رشد کافی نکرده است، ممکن است بیشتر مستعد نفوذ همسالان باشند و تمایل دارند تصمیم‌های تکانشی و نسنجیده‌ای بگیرند.

1. Scatt, Reppucci and Woolard

2. responsibility

3. perspective

4. temperance

همانطور که خاطر نشان شد داشتن چشم‌انداز دارای دو وجه موقتی و میان‌فردی (چشم‌انداز نقش) است. چشم‌انداز یک تکلیف رشدی است که در اکثریت افراد در دوره‌ی نوجوانی پیشرفت می‌کند. نوجوانان در دوره نوجوانی شروع به سبک‌سنگین کردن هزینه و سود نسبی پی‌آمدهای تصمیم‌گیری‌های رفتاریشان می‌کنند. در حالیکه کودکان کوچک این کار را با راهنمایی و جهت‌دهی می‌توانند به انجام برسانند، نوجوانان می‌توانند به طور خودمختار و بدون اینکه به این کار وادار شوند، آن را به انجام برسانند. پی‌آمدهای ناگوار تصمیم‌گیری تنها از نبود کارگشتگی و ناتوانی در تحلیل هزینه سود، همسان با بزرگسالان ناشی نمی‌شود بلکه ناشی از تفاوت‌های بنیادی در "ارزش‌های ذهنی است که برای برداشت‌های متفاوتشان از پی‌آمدهای فرایندهای تصمیم‌گیری قابل هستند" (هالپرن-فلشر^۱ و کافمن، ۲۰۰۱، ص ۲۶۸). به ویژه قبل از بزرگسالی اهمیت بیشتری به کسب منافع بالقوه تا اجتناب از زیان‌های بالقوه و پی‌آمدهای کوتاه‌مدت نسبت به بلندمدت داده می‌شود.

و آخر اینکه پژوهش‌های حاضر در مورد خویش‌تنداری نشان می‌دهند که میزان خویش‌تنداری و کنترل تکانه با تغییر سن نوجوان تغییر می‌کند. این مطلب با شواهد بدست آمده در علوم عصب‌پایه که قطعه پیشانی هنوز دستخوش رشد است مطابقت دارد، از اینرو "بازداری پاسخ، تنظیم هیجانات، برنامه‌ریزی و سازماندهی مابین نوجوانی تا بزرگسالی به رشد خود ادامه می‌دهد" (ساوول^۲ و همکاران، ۱۹۹۹؛ صص، ۸۶۰-۸۵۹). کودکان در کنترل کلی تکانه‌هایشان در زمانی که در سن مدرسه هستند، نسبت به زمانی که حول و حوش ۱۶ سالگی هستند، ثبات نسبتاً بیشتری نشان می‌دهند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که نوجوانان در این سن و سال عملاً تکانشی‌تر می‌شوند و با رفتارهای هیجان‌طلبی و خطرجویی بیشتری درگیر می‌شوند (در خلال سنین حدود ۱۹ سالگی) (استین برگ و کافمن، ۱۹۹۶). از این نظر نوجوانان بزرگتر عملاً خویش‌تنداری کمتری دارند و معمولاً بر تکانه‌هایشان کنترل کمتری اعمال می‌کنند.

جان کلام اینکه رفتار کودک و نوجوان در بافت رشدی آن بهتر قابل درک و سنجش است. اهمیت این سخن در درمان از جلسه دادگاه بیشتر است. کودکان کم سن و سال می‌دانند چگونه از قواعد پیروی کنند و از درست و نادرست درک و برداشتی سطحی دارند. برای آنها هر چیزی که احتمالاً منجر به تنبیه شود غلط تلقی می‌شود. آنها توجهی

1. Halpern-Felsher

2. Sowell

به درک عمیق‌تر مسایلی که استدلال اخلاقی را در بر می‌گیرد، ندارند. کودکان در حدود سن ۹ سالگی شروع به ایجاد ظرفیت بیشتری برای رفتارهای عمدی می‌کنند و درک پیچیده‌تری از آنچه درست و نادرست است دارند. بیشتر کودکان ۱۳ ساله و کوچکتر هنوز فاقد ظرفیت‌های روانی اجتماعی معینی هستند که بخواهد رفتار و قضاوت آنها را تحت تأثیر قرار دهد. آنها نسبت به نوجوانان بزرگتر و بزرگسالان، احتمالاً تکانشی هستند، به آسانی سرخورده شده و به راحتی هدایت می‌شوند. وانگهی بیشتر نوجوانان در حدود سن ۱۷ سالگی دارای قضاوت و ظرفیت‌های روانی اجتماعی مشابه بزرگسالان هستند. این ظرفیت‌های در حال رشد معنای ضمنی حیاتی برای انتظارات رفتاری، قضاوت درباره خطاکاری و راهبردهای مداخله‌ای دارد.

شناخت انواع رفتارهای پرخاشگرانه

تمام پرخاشگری‌ها یکسان نیستند. رفتار پرخاشگرانه نه تنها می‌تواند از نظر شدت^۱ بلکه از نظر علل زیربنایی و انگیزه‌ها با هم فرق داشته باشد، هر چند روش‌های زیادی برای طبقه‌بندی رفتار پرخاشگرانه وجود دارد (کانر^۲، ۲۰۰۲). پژوهش‌ها همواره به دو طبقه کلی اشاره می‌کنند: واکنشی^۳ و کنشگر^۴ (کانر، استینگارو، کانینگهام، آندرسون و ملونی^۵، ۲۰۰۴؛ دی کاسترو، مرک و کوپس، ورمن و بوش^۶، ۲۰۰۵؛ کمپس، ماتیس، دی ورسی و ون انگلند^۷، ۲۰۰۵؛ وین شنکلر و سیکل^۸، ۲۰۰۲).

به بیان کلی، پرخاشگری واکنشی به خشمگینی و تکانشی بودن گرایش دارد در حالیکه، پرخاشگری کنشگر بیشتر عمدی و هدف‌گرا است. برخی از درمانگران از اصطلاح "ابزاری"^۹ به جای کنشگر استفاده می‌کنند (آنکینز و استوف^{۱۰}، ۱۹۹۳). حتی می‌توان چنین استدلال کرد تفاوت‌های ظریفی بین آنها وجود دارد. ما ترجیح می‌دهیم اصطلاح "ابزاری" را در مورد این نوع متمایز خشونت بکار ببریم، زیرا به باور ما - همانطور که قبلاً خاطر نشان شد - بیشتر رفتارهای خشونت‌آمیز از جهاتی ابزاری هستند. خشونت (حتی اگر تکانشی باشد) هدفمند است و قصد آن دستیابی به نتیجه‌ای مطلوب است هر چند

1. intensity	2. Connor	3. reactive
4. proactive	5. Conner, Steingard, Cunnigham, Andeson & Melloni	
6. DeCattro, Merk, Koops, Veerman & Bosch		
7. Kempes, Mathys, de Versi & van England	8. Wein Shenker & Siegel	
9. instrumental	10. Atkins & Stoff	

ممکن است این هدف صرفاً متوقف کردن رفتار فرد دیگری یا تلافی کردن یک ظلم باشد. هر دو نوع پرخاشگری می تواند خطرناک و حتی مرگبار باشد، اما تمایز قایل شدن بین آن دو سودمند است. هر کدام از آنها دارای میانجی گریهای شناختی، عاطفی و رفتاری متفاوت و سازوکار رشدی خاص خود هستند.

پرخاشگری واکنشی

پرخاشگری واکنشی، خشم یا پاسخی تلافی جویانه نسبت به یک عامل تحریک آمیز واقعی یا برداشت از آن است. این نوع پرخاشگری از شایع ترین نوع در نوجوانان است. نوجوانانی که با این نوع از پرخاشگری درگیر هستند معمولاً در اندازه گیری صفت خشم نمره بالایی دارند. چنین نوجوانانی غالباً بطور مزمن بچه های خشمگینی هستند که گرایش دارند چنین برداشت کنند که دیگران با نیت خصمانه ای، حتی اگر چنین انگیزه ای وجود نداشته باشد، رفتار می کنند. آنها تعبیر نادرستی از کنش متقابل اجتماعی دارند و آن را از فیلتر ادراکی توهین یا تهدید عبور داده و نسبت به آن واکنش نشان می دهند.

این نوع اقدامات پرخاشگرانه از نظر رفتاری گرایش به تکانشی بودن دارند. نوجوانانی که مرتکب این نوع پرخاشگری می شوند، گرایش به واکنش تکانشی دارند بدون اینکه عوارض رفتار خود را در آینده در نظر داشته باشند. غالباً دامنه ی پرخاشگری آنها تنها براساس اوضاع و احوال مثلاً از جمله قدرت قابل قیاس حریف، دسترسی سریع به سلاح و وجود دخامت های بیرونی محدود است.

استنباط آنان از مورد آزار یا تهدید خصمانه قرار گرفتن بیشتر ریشه در تجربه های کودکی آنها دارد. نوجوانانی که در معرض پرخاشگری واکنشی قرار دارند بیشتر قربانی بدرفتاری جسمی و انضباط خشن شده اند. آنها با این احساس بزرگ می شوند که دیگران قصد آسیب رساندن به آنها را دارند و آموخته اند با گوش به زنگ بودن نسبت به نشانه های خصمانه و منفی گرایی^۱ در روابط متقابلشان از خود دفاع کنند.

پرخاشگری کنشگر

برخلاف پرخاشگری واکنشی، پرخاشگری کنشگر بدون دلیل و هدف گرا است. چنین فردی در حال برون ریزی یک خشم ناشی از فشار هیجانی نیست بلکه از روی این باور است که

1. negativity

خشونت روشی ثمربخش و قابل قبول در دستیابی به برخی اهداف است. برای چنین فردی پرخاشگری شیوه‌ای مجاز، موجه یا ضروری در جهت یک هدف تلقی می‌شود. شکل غیرتکانشی پرخاشگری معمولاً با چنین باوری همراه است که خشونت به احتمال زیاد نتایج مطلوبی ایجاد می‌کند. همچنین یک نوجوان بر این باور است که او قادر خواهد بود ترفندهای خشونت‌آمیز را با موفقیت به اجرا در آورد. غالباً گرایش‌های ذهنی‌ای در پس رفتارهای خشونت‌آمیزی همچون جیب‌بری^۱، سرقت اتومبیل^۲، تجاوز به عنف^۳ و تیراندازی در مدرسه^۴ وجود دارد.

کسانی که با این نوع از پرخاشگری درگیر هستند، به وفور در معرض الگوهای پرخاشگرانه قرار داشته‌اند. اینها کودکان و نوجوانانی هستند که شاهد بزرگسالانی بوده‌اند که هر چه را خواسته‌اند از طریق بکارگیری زور و خشونت بدست آورده‌اند. عده دیگری که دست به این نوع از خشونت می‌زنند، دارای تجربه‌ی احساس ضعف، احساس کهنتری^۵ یا ناتوانی هستند.

یکی از دلایل پی بردن به این تمایز آن است که مداخله‌های درمانی برای پرخاشگری واکنشی و کنشگر به احتمال زیاد کاملاً متفاوت است. به عنوان مثال احتمالاً تجویز آموزش کنترل خشم برای کاهش خطر خشونت در نوجوانی که دارای الگوی منحصر بفردی از پرخاشگری کنشگر است، چندان مؤثر نمی‌باشد. همچنین مداخله‌هایی برای افزایش همدلی یا کاهش نگرش‌های جامعه‌ستیز در یک نوجوان تکانشگری که رفتارهای پرخاشگرانه او ناشی از خشم و واکنشی است کمتر موفقیت‌آمیز است.

الگوهای جرایم نوجوانان

برای نوجوانان امر نامتعارفی نیست که در یک رشته از فعالیت‌های محرمانه از دزدی از مغازه گرفته تا ضرب و شتم و تخریب اموال درگیر باشند. در واقع میزان فعالیت‌های مجرمانه و بزهکارانه در دوران نوجوانی چنان بالاست که از نظر آماری هنجار بنظر می‌رسد (الیوت، آگتون، هویزنیگا، نولس و کانتز^۶، ۱۹۸۳؛ هیرشی^۷، ۱۹۶۹؛ مافیت، لای‌نم و سیلوا^۸، ۱۹۹۴). به عنوان مثال در سال ۲۰۰۳ مرکز کنترل و پیشگیری بیماری امریکا^۹

1. mugging

2. car jacking

3. rape

4. school shooting

5. inferior

6. Elliot, Ageton, Huizinga, Knowles & Canter

7. Hirschi

8. Moffitt, Lynam & Silva

(۲۰۰۴) نمونه‌ای بیش از ۱۵۰۰۰ دانش‌آموز دبیرستان - نه اختصاصاً گروه پرخطر - را در زمینه‌یابی رفتار پرخطر نوجوانان^{۱۰} مورد مطالعه قرار دارند و دریافتند که تقریباً ۳۳٪ اعلام کرده‌اند در ۱۲ ماه گذشته یکبار یا بیشتر در زدو خورد شرکت داشته‌اند. بهتر است به خاطر داشته باشیم که مشارکت در رفتار خشونت‌آمیز در دوره نوجوانی زندگی خشونت‌آمیز نوجوان را رقم نخواهد زد. بیشتر بچه‌هایی که در نوجوانی پرخاشگرند این رفتار خلاف را تا بزرگسالی‌ها ادامه نمی‌دهند. در واقع ۸۰٪ آنان تا سن ۲۱ سالگی دست از این کار می‌کشند (ترک می‌کنند).

برآورد رسمی جرایم اوج آن را تا سن ۱۷ سالگی می‌داند که در اوایل بزرگسالی به سرعت اُفت می‌کند. در نمایش به شکل نمودار این الگو غالباً آن را منحنی سن-جرم^{۱۱} می‌نامند. هر چه یک نوجوان در سنین پایین‌تری به اشکال متفاوتی از رفتار خشونت‌آمیز دست بزند، احتمال بیشتری دارد در آینده مرتکب خشونت شود. تعدادی از مطالعات طولی با مقیاس بزرگ در مورد کودکان و نوجوانان این یافته را تایید می‌کند و هر کدام نشان‌دهنده روند وابسته به سن مشابه و آشکاری است. در فهرست ۱-۱ سه نمونه از آنها نشان داده می‌شود.

در بین کسانی که در فعالیت‌های خشونت‌آمیز خطرناک درگیر می‌شوند (هر چند ضرورتاً به خاطر آن دستگیر نشده باشند)، پسران به احتمال زیاد اولین اقدام خشونت‌آمیز خود را در سن ۱۶ سالگی انجام می‌دهند در حالیکه دختران به احتمال بیشتر اولین فعالیت خشونت‌آمیز خود را حدوداً در سن ۱۴ سالگی مرتکب می‌شوند، در حدود ۲۵-۲۰ درصد از پسران و ۱۰-۴ درصد از دختران اعلام می‌کنند که همیشه در خشونت خطرناک شرکت دارند، که معمولاً به رفتارهای ضرب و جرح که موجب آن چنان صدمه به قربانی می‌گردد که مراقبت پزشکی ضرورت می‌یابد و یا تهدید به ضرب و جرح مسلحانه است، تعریف می‌شوند. پس از سن ۱۷ سالگی میزان مشارکت بطور چشمگیری کاهش می‌یابد و همانطور که در سطور بالا خاطر نشان گردید در حدود ۸۰ درصد از افرادی که در دوران نوجوانی پرخاشگر بودند، تا سن ۲۱ سالگی رفتار پرخاشگرانه‌ی آنها کاهش می‌یابد. پس از سن ۲۱ سالگی اگر فردی تا آن زمان مرتکب رفتارهای خشونت‌آمیز خطرناک نشده باشد، احتمال آماري اینکه او هر زمان دیگر دست به چنین اقداماتی بزند بسیار کم است (وزارت بهداشت و خدمات انسانی آمریکا، ۲۰۰۱).

9. U.S. Centers for Disease Control and Prevention

10. Youth Risk Behaviour Survey

11. age-crime curve

جدول ۱-۱. شروع زودهنگام خشونت، خطر خشونت در آینده را افزایش می‌یابد

- زمینه‌یابی ملی نوجوانان^۱ (الیوت، هوینیکا و لیوبر، ۱۹۸۶)
- اگر اولین رفتار خشونت‌آمیز نوجوان در زیر ۱۱ سالگی اتفاق بیفتد، حدود ۵۰ درصد آنها رفتار خشونت‌آمیز را تا بزرگسالی ادامه می‌دهند.
 - اگر اولین رفتار خشونت‌آمیز نوجوان در دوران پیش از نوجوانی (بین سنین ۱۱ تا ۱۳ سال) اتفاق بیفتد، حدود ۳۰ درصد آنها رفتار خشونت‌آمیز را تا بزرگسالی ادامه می‌دهند.
 - اگر اولین رفتار خشونت‌آمیز نوجوانان در دوره‌ی نوجوانی اتفاق بیفتد حدود ۱۰ درصد آنها رفتار خشونت‌آمیز را تا بزرگسالی ادامه می‌دهند.
- مطالعه رشد نوجوانان راجستر^۳ (تورن‌بری^۴، هوینیکا و لیوبر، ۱۹۹۵).
- اگر نوجوانان اولین جرم خشونت‌آمیز خود را قبل از ۹ سالگی شروع کنند (۱۱٪ افراد نمونه) در حدود ۴۰ درصد نوجوانان به افراد سابقه‌دار تبدیل می‌شوند (یعنی با فراوانی بالا).
 - اگر نوجوانان جرایم خشونت‌آمیز خود را بین سنین ۱۰ و ۱۲ سالگی شروع کنند در حدود ۳۰ درصد آنها در سن ۱۶ سالگی به مجرمین پرخاشگر سابقه‌دار تبدیل می‌شوند.
 - اگر نوجوانان جرایم خشونت‌آمیز خود را بین سنین ۱۰ و ۱۲ سالگی شروع کنند در حدود ۲۳ درصد آنها در سن ۱۶ سالگی به مجرمین پرخاشگر سابقه‌دار تبدیل می‌شوند.
- مطالعه نوجوانان دنور^۵ (تورن‌بری، هوینیکا و لیوبر، ۱۹۹۵).
- اگر نوجوانان جرایم خشونت‌آمیز خود را در ۹ سالگی یا پیش از آن شروع کنند در حدود ۶۲ درصد آنها در دوران نوجوانی به مجرمین پرخاشگر سابقه‌دار تبدیل می‌شوند.
 - اگر نوجوانان جرایم خشونت‌آمیز خود را بین ۱۰ و ۱۲ سالگی شروع کنند در حدود ۴۸ درصد این نوجوانان سرانجام به مجرمین پرخاشگر سابقه‌دار تبدیل می‌شوند.

1. National Youth Survey

2. Loeber

3. Rochester Youth Development Studt

4. Thornberry

5. Denver Yeuth study

انواع بزهکاری‌های قابل تشخیص

پژوهشگران زیرگروه^۱ نسبتاً کوچکی از نوجوانان دارای سابقه‌ی خشونت را که اصطلاحاً به آنها نوجوانان بزهکار مادام‌العمر^۲ می‌گویند را مورد شناسایی قرار داده‌اند در حالیکه به دیگر نوجوانان، بزهکاران محدود به نوجوانی^۳ گفته می‌شود. این دو نوع از نظر زمان و طول مدت رفتارهای جامعه‌ستیزانه و خشونت‌آمیزشان با هم تفاوت دارند (مافیت، ۱۹۹۳، ۱۹۹۷).

بزهکاری مادام‌العمر

گروه کوچکی بین ۵ تا ۱۰ درصد از تمام بزهکاران هستند که در همه‌ی مراحل رشد با رفتارهای جامعه‌ستیزانه و خشونت‌آمیز درگیرند. آنها در هر دو انتهای منحنی سنی بزهکاری قرار دارند و معمولاً مبتلا به اختلالات رفتاری همزمان^۴ هستند. بسیاری از سنخ شروع پیش از دبستان^۵ دارای اختلال نقصان توجه/بیش‌فعالی^۶ (ADHD) هستند، در حالیکه سنخ شروع کودکی^۷ دارای رفتارهای نافرمانی مداوم هستند.

توالی خاص پیشرفت این کودکان عبارت است از رفتارهای نافرمانی و پرخاشگرانه تا سن ۳ سالگی که راه را برای تشخیص اختلال سلوک^۸ (CD) در دبستان باز می‌کند و پس از آن دستگیری در دوره نوجوانی (الیوت و همکاران، ۱۹۸۶). اولین دستگیری بین سنین ۷ تا ۱۱ سالگی ارتباط نیرومندی با بزهکاری درازمدت دارد (لیوبر، ۱۹۸۲). برای چنین کودکانی ماهیت رفتارهای خاص ممکن است تغییر کند اما گرایش به رفتارهای جامعه‌ستیزانه ثابت باقی می‌ماند. آنها ممکن است در دوره پیش از دبستان بزنند و گاز بگیرند، در دوره راهنمایی قلدری کرده و تهدید نمایند و در دوره دبیرستان دست به دزدی و ضرب و جرح بزنند.

در دوره پیش از نوجوانی، این کودکان رفتارهای مشکل‌آفرین فراوانی از خود نشان می‌دهند؛ آنها در مدرسه "کودکان دشوار"^۹ هستند. آنها غالباً مبتلا به ADHD، اختلال نافرمانی مقابله‌ای^{۱۰} (ODD) یا اختلالات خلق^{۱۱} یا عصب‌شناختی^{۱۲} هستند. اولین برخورد آنها با پلیس معمولاً پیش از سن ۱۳ سالگی است و دل بستگی آنها به دیگران معمولاً ضعیف و سطحی است.

1. subgroup	2. life-course-persistent	3. adolescence-limited
4. co-occurring	5. preschool onset type	
6. attention-deficit/hyperactivity disorder		7. childhood-onset type
8. conduct disorder	9. difficult children	10. oppositional defiant disorder
11. mood	12. neurological	